زنان سلطه و تسلیم در آثار زویا پیرزاد

دکتر فاطمه حیدری *
سهیلا بهرامیان **

چکیده

امروزه فمنیسم از موضوعات مهم پژوهش در جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی است و بررسی آن به عنوان یک مسأله علمی و در حال گسترش در ایران حائز اهمیت است، بر این اساس این مقاله به بررسی آثار زویا پیرزاد با رویکردی فمنیستی پرداخته و چگونگی روند رو به رشد جریان فمنیستی را در آثار پیرزاد از جنبه تسلیم یا سلطه زنان داستان مورد بحث و بررسی قرار داده است. زنان که نقش‌های اصلی و پیش‌برنده روایت را در داستان‌های پیرزاد دارا هستند، روند صعودی طی می‌کنند، آن‌ها به مرور متحول می‌شوند و از مطیع بودن و سر به راه بودن به در می‌آیند. بارقه‌های شعور و آگاهی و حفظ هویت زنانه در رمان‌های پیرزاد کاملاً بارز است.

واژه‌های کلیدی

فمنیسم، زنان، جنسیت، فرهنگ ارامنه، سلطه، تسلیم

* دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، گروه زبان و ادبیات فارسی، ایران، کرج.

** دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج.

Archive of SID
www.SID.ir

مقدمه

ظهور فمنیسم، عکس‌العملی در برابر ستم‌ها و نابرابری‌هایی بوده که به زنان تحمیل می‌شده است. تمام فمنیست‌ها معتقدند که بایستی فرودستی زنان را فهمید و آنان را از حصار نادیده انگاشتن آزاد کرد. زنان در طول تاریخ چون موجوداتی پنهان و خاموش به حاشیه رانده شده و وسیله مبادله مادی از سوی مردان بوده‌اند، مری ولستون کرافت در کتاب «حقانیت حقوق زنان» (۱۷۹۲) نابرابری میان مردان و زنان را این‌گونه بیان می‌کند: «زنان مثل پرنده در قفس محبوس، ممکن است از نظر غذا و پوشاک و بدون آن‌که زحمت و حرکتی به خود بدهند، تأمین باشند اما بهای آن را با سلامت، آزادی و پاکدامنی خود می‌پردازند.» (واتگینز،۱۳۸۰: ۱۸) فمنیست‌ها وظیفه خود را ساخت‌شکنی ساختارهای تاریخی و اشکال متنوع مردانه می‌دانند. آنان بر این باورند که زن معاصر به دنبال شالوده‌شکنی عناصر اجتماعی مردان و خواهان تثبیت یک هویت جدید، مستقل و رها از سلطه مردانه به هر شکل ممکن هستند.

در این راستا، فرم‌های ادبی از جمله رمان و داستان‌های کوتاه ابزاری هستند که زنان در سال‌های اخیر جنبه‌هایی از زندگی‌شان را با آن تجزیه و تحلیل و منتشر می‌کنند، جنبه‌هایی که پیش از این در هنر یا جامعه توجه چندانی به آن نمی‌شده. چند دهه‌ای است که زنان این مرز و بوم قلم به دست گرفته و داستان‌هایی را خلق کرده‌اند تا به این طریق بتوانند شرایط و وضعیت زنانه‌شان را به نمایش بگذارند. این آثار با اعتقاد و باورپذیری به خلاقیت‌ها و توانایی‌های زنان نوشته شده و نه فقط پذیرش عام یافته بلکه تاثیر بسزایی هم بر آگاهی جامعه گذاشته است ازجمله سووشون سیمین دانشور. رفتار سیمین دانشور با جلال به صورت استعاره رفتار «زری» قهرمان زن با یوسف است که توام با بزرگواری و احترام است؛ با رفتار مهربانانه این شخصیت است که ادبیات ما وارد فضایی می‌شود که باید نام آن را «بوطیقای رمان زنان» در ایران گذاشت، زن دارد ذهن خود را می‌نویسد. (براهنی،۱۳۷۰ :۱۰۹) گلی ترقی نیز از نویسندگانی است که سال‌ها با نوشتن زیسته است، زنان داستان‌های او مظلوم و ستمدیده‌اند و امور معیشتی و کار و زندگی را پیش می‌برند و اغلب جور شوهرانشان را

www.SID.ir

می‌کشند و مخارج زندگی را به عهده می‌گیرند. «گاهی این زن‌ها همه کاره داستانند و به صورت زنِ مادر، مردها را ضبط و ربط می‌کنند و گاه به صورت نمونه ازلی کارل یونگ، روان‌شناس معروف سوئیسی، شکل می‌گیرند و شخصیت فعال داستان می‌شوند، مثلاً در رمان «خواب زمستانی» گلی ترقی، شخصیت طلعت خانم طبق نمونه ازلی یونگ آفریده شده. (دهباشی،۱۳۸۸ :۲۸۸) زویا پیرزاد هم از جمله نویسندگانی است که در دو دهه اخیر در حوزه رمان‌نویسی خوش درخشیده و در داستان‌هایش با واقع‌گرایی موقعیت زنان را در جامعه ایران معاصر به تصویرکشیده است.

در گذشته در حیطه نویسندگی برای زنان راهی وجود نداشت و جامعه پذیرای نویسنده زن نبود، در این میان زنانی قلم به دست گرفتند و نوشتند و با نام مستعار مرد آن کتاب‌ها را چاپ کردند، در واقع آن‌ها خود را در پشت مردان نویسنده پنهان و رسالت خود را به انجام رساندند و زمانی که خوانندگان پی بردند این آثار را زنان نوشته‌اند آن‌ها را با لقب‌های «نویسنده مونث» یا «قلم مونث» خواندند. البته زنان نویسنده با استقامت و پایداری خودشان را در اذهان جامعه ثبت کردند، از جمله «ویرجینا ولف، بزرگ‌ترین دشمن نویسندگان زنان را... نه موانع بیرونی، که قیود درونی‌شان می‌داند و آن‌ها را به دو دسته بزرگ تقسیم می‌کند؛ باورها و اعتقاداتی که به زنان، طی قرون قبولانده شده و ارزش‌های مربوط به زن و همسر نمونه است که وی از آن به تعبیر «فرشته خانه» یاد می‌کند که باید «از خود گذشته»، «فداکار»، «نجیب» و متخصص هنر «زندگی خانوادگی» باشد و نویسنده زن را از صراحت لهجه و رنجاندن دیگری و قدم گذاشتن به حیطه مردانه باز می‌دارد و دومین مشکل؛ قیود پیچیده‌تر و ناخودآگاه‌تری است که زنان را از افشای حقیقت درباره خود و بیولوژی خود و به عبارتی «جنسیت» خود بر حذر می‌دارد.» (داوران،۱۳٦۹: ۳۲)

زن دو دستی به عادات و مقررات می‌چسبد و جرأت نمی‌کند مانند مرد متهورانه از قاعده و معمول بیرون شود در این صورت «یکی از ویژگی‌هایی که زن‌ها را مشخص می‌کند، تسلیم و رضای آن‌هاست. هنگام بیرون کشیدن پیکرها از زیر خاکستر بمبئی، مشاهده شد که مردها در حالت طغیان، ستیزه جو با آسمان یا در صدد گریز، سنگ شده بودند. حال آن که زن‌ها،

www.SID.ir

خمیده، دو تا شده، رو به زمین کرده بودند. زن‌ها در قبال کائنات خود را ناتوان می‌یابند: ناتوان در برابر آتشفشان‌ها، در برابر مأموران پلیس، در برابر ارباب‌ها و در برابر مردها.» (سیمون دو، ۱۳۸۲،ج ۲ : ۵۰۹) اغلب زنان باور کرده‌اند که برای رنج کشیدن خلق شده‌اند و در مقابلش هم هیچ کاری نمی‌توان کرد. البته زنانی هم در عرصه حیات بوده و هستند که زنان سلطه‌اند و برای آن چه که خواهان آن هستند تلاش و مبارزه می‌کنند، در عین حال موانع بسیاری بر سر راه زنان وجود دارد که از آن‌ها موجودی مطیع، سر به راه، خانه‌دار و در خدمت خانواده بسازد، وابستگی جسمانی زن که او را وادار می‌کند حمایت قدرت برتری را بپذیرد و نیز گستره عواطف و احساسات در آن‌ها که متناسب با برخی وظایف ویژه زنان است، واقعیتی انکارناپذیر است. تحمل سختی‌ها و مشقت‌های فراوان زنان از تولد فرزند تا بیدار خوابی‌ها و مراقبت‌ها از فرزندان تا رشد و بالندگی آن‌ها توانی طاقت‌فرسا می‌طلبد. همه این‌ها در سرچشمه زنده زندگی زنان ریشه دوانده و قدرتی معجزه‌آسا به آن‌ها داده است.

زویا پیرزاد با اولین مجموعه داستانی خود به نام «مثل همه عصرها» (۱۳۷۰) وارد عرصه داستانی‌نویسی شد. بعد دو مجموعه دیگر به نام‌های «طعم گس خرمالو» (۱۳۷٦) و «یک روز مانده به عید پاک» (۱۳۷۷) به داستان‌های مجموعه اول اضافه و با عنوان سه کتاب (۱۳۸۱) به چاپ رساند. اولین رمان خانم پیرزاد «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» در سال (۱۳۸۰) منتشر و به عنوان بهترین رمان شناخته شد و دومین رمان او نیز به نام «عادت می‌کنیم» در سال (۱۳۸۲) منتشر شد. شیوه ورود زویا پیرزاد به عرصه تاریخ ادبیات داستانی مثل سادگی و صداقت شخصیت‌های خلق شده داستان‌های اوست. بی‌تکلف و آرام وارد عرصه عمیقی می‌شود که سال‌هاست بزرگانی چون بزرگ علوی، صادق هدایت، جمالزاده و... در آن پای کوبیده‌اند که آن را هموار کنند. البته پیرزاد با همان سادگی و صمیمیت جایگاه خود را در این عرصه تثبیت می‌کند. پیرزاد در داستان‌هایش به تشریح وضعیت زنانی می‌پردازد که هر یک به نوعی گرفتار و اسیر محدودیت‌های جامعه سنتی هستند. او علاوه بر این که مشکلات زن امروزی را به تصویر کشیده، به شیوه نگرش زنان و احساسات زنانه و نیز به محدودیت‌هایشان در جامعه مردسالاری نیز پرداخته است. شخصیت‌های زن داستان‌های پیرزاد اغلب زنان منفعلی هستند

www.SID.ir

که از طبقه متوسط جامعه برخاسته‌اند، اما به مرور روند رو به رشد را طی می‌کنند، نواندیش و استقلال‌طلب می‌شوند و با اقتدار به مسایل خانوادگی و زندگیشان می‌پردازند. البته زنان در رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» و «عادت می‌کنیم» بر سلطه‌جویی با مردان به پا نمی‌خیزند آن‌ها از تنهایی، نادیده گرفته شدن و از تحقیر شدن (روزمرگی کارهای خانه و موضوعات معمولی) به تنگ آمده‌اند. به نظر می‌رسد زنان در آثار زویا پیرزاد اغلب اقتدارطلبی را جویا هستند و از این منظر مورد حمایت خالق خود قرار دارند.

«سه کتاب»

زنان داستان‌های «سه کتاب» پیرزاد اغلب زنان تسلیم هستند که در بند روزمرگی‌ها اسیر و گرفتار شده‌اند، آن‌ها موجوداتی مطیع و سر به راهند و باور دارند که برای رنج کشیدن ساخته شده‌اند و باید بسوزند و بسازند زیرا تقدیرشان این گونه بوده است و این‌باور چنان به آن‌ها تلقین‌شده بود که خود حاضر نبودند از حصار آن خارج شوند. «از نظر ماری وُلستون کرافت، عاملی که زنان را دچار نابرابری با مردان ساخته، محرومیت آنان از وسایل توسعه و پیشرفت عقل و در یک کلمه آموزش و پرورش بوده است.» (حکیم‌پور، ۱۳۸٤: ۳۷۲)مثلاً زن قصه «همسایه‌ها» که وقتی تصویر به قلم کشیده یک روز او را می‌بینیم، متوجه می‌شویم که جولانگاه وجودش از صبح تا شب فاصله حیاط خانه‌اش که رخت‌های شسته را روی طناب می‌اندازد تا آشپزخانه است و بیشترین ساعات روزش در آشپزخانه می‌گذرد.

زن قصه «لکه» که سی سال آزگار با همسرش بدون اعتراض، بدون دل‌زدگی و بدون سر و صدای بچه به یک منوال زیسته است، «سی سال که همه سال‌هایش شبیه هم بوده همه ماه‌هایش و همه روزهایش، بی‌هیچ دگرگونی، بی‌هیچ اتفاق، زن از این بابت گله نداشت.» (پیرزاد، ۱۳۸۵: ۲۰) منش زنان در داستان سه کتاب منشی بزرگوارانه و پرطاقت در برابر مصائب و مشکلات خانواده است آن‌ها به هر طریق می‌خواهند ستم تحمیل شده را به دوش بکشند تا کانون خانواده برقرار بماند مثلاً روشنک زن داستان «گل‌های وسط آن روتختی» به صِرف داشتن سه دختر و نداشتن پسر طلاق داده می‌شود، «روزی که شوهرش طلاقش داد سه

www.SID.ir

دخترش جنجال کردند «سر پیری پسر می‌خواهد!» روشنک نه فریاد زد و نه گریه کرد. از پله‌ها پایین رفت و وارد زیر زمین شد.» (پیرزاد،۱۳۸۵: ٤٧). «اما در عمل، ظاهراً از بدو پیدایش نظام مردسالاری که تقریباً با تشکیل دولت ماد در ایران هم زمان است و با استحکام تدریجی آن، به موازات تکامل ابزار تولید و گسترش برده‌داری، زن ایرانی پایگاه برابر خود را با مرد، متدرجاً از دست داد.» (ستاری،۱۳۷۵ : ۱۹) با افول نقش زن و تقلیل جایگاهش و نیز از نظر نوع زایش او این که پسر باشد یا دختر منزلت او نیز کاهش می‌یابد. زنان به حکم نوعی اجبار عملی و طبیعی، تسلیم زورمندی و زورگویی شدند.

در قصه «لکه‌ها» و «آپارتمان» زنان کمی به خودآگاهی رسیده‌اند و از حالت تسلیم محض بیرون آمده‌اند، تا حدودی به قابلیت‌های خودشان فکر می‌کنند و از خود کنش نشان می‌دهند. لیلا در نهایت نمی‌تواند وجود علی را تحمل کند و او را چون لکه‌ای از زندگیش بیرون می‌اندازد و برای استقلال مالیش نیز کلاس لکه‌گیری دایر می‌کند و ترانه هم خود را از سلطه آقای نقوی نامزد قبلی‌اش می‌رهاند و با استقلال و تفکر همراه و همدم مراد می‌شود، حتی خودش پیشنهاد ازدواج به مراد می‌دهد. این زنان زنانی آزادند و زیر سلطه مردی نیستند و با احترام به خود و اجتماع زندگی می‌کنند.

در مجموعه «یک روز مانده به عید پاک» زنان در مرز بین سلطه و تسلیم در جریان‌اند، نه آن چنان تسلیم و منفعل‌اند که وجودشان درچاردیواری خانه محو شود و نه آن‌چنان سلطه‌گر که بتوانند خود آغاز کننده باشند؛ در مرزی بین این دو هستند، گاهی ماندن و گاهی حرکت. در «هسته‌های آلبالو» مادر ادموند مدام معترض است. معترض به وضعیت موجودش و از خود کنش نشان می‌دهد آن‌گونه که می‌خواهد فرزندش را خودش تربیت کند و توجهی هم به زخم زبان‌های مادربزرگ، عمه و پدر ادموند ندارد. در «گوش ماهی‌ها» آلنوش تصمیم به ازدواج با پسر مسلمانی به نام بهزاد می‌گیرد و با همه مخالفت‌هایی که با او می‌شود، در نهایت تصمیم خود را عملی می‌سازد. در بنفشه‌های سفید، دانیک به خاطر دوست داشتن پسر مسلمانی از شهر و دیار رانده شده ولی بر سر اعتقادش مانده و به احساس خودش احترام می‌گذارد، در ضمن فعالیت آموزشی هم دارد، او ناظم مدرسه ادموند است.

www.SID.ir

«چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»

در رمان «**چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم**» اغلب زنان آزاد خلق شده‌اند که در عین آزادی تعهدات اخلاقی خود را نسبت به خانواده فراموش نکرده‌اند، هر چند کلاریس چند صباحی بین تعهد و مسؤولیت در نوسان است، در نهایت تعهد بر او غلبه می‌کند و ترجیح می‌دهد که بیشتر مراقب خانواده‌اش باشد. زنان معمولاً این قابلیت را دارند که برای تخلیه روانی خود به رؤیا پناه ببرند. کلاریس با حضور امیل و توجه‌های او دچار توهم می‌شود و تصور می‌کند، امیل عاشق او شده و به همین سبب درون‌گرایی‌هایش آغاز می‌شود. شاید این گونه می‌خواهد خود را از خستگی‌های روزمره زندگی خلاص کند یا خلاء بی‌توجهی‌های همسرش آرتوش را جبران کند، کلاریس زنی تحصیل کرده است و زندگی نسبتاً مرفهی دارد، تداعی خاطرات پدرش بیانگر این واقعیت است که مورد بی‌توجهی نبوده و آرتوش هم هر چند «جلوتر از نُک دماغش را نمی‌بیند» (پیرزاد، ۲۶۲:۱۳۸۸) اما کاملاً از خانواده غافل نبوده است پس این دلیل منطقی نیست که توجه و محبت‌های امیل که از روی صمیمیت و ادب است و این که شاید او هم تنهاست و نیاز به هم صحبتی مطمئن دارد تا هم رازش باشد و مشورت از او بخواهد، از جانب کلاریس این سوء تفاهم را ایجاد کند که عشق و محبتی خاص در میان است و این گونه خود را ببازد. پیرنگ کلی این رمان شباهت فراوانی به فیلم‌های آشنای تاریخ سینما در نیمه نود میلادی دارد، از جمله «پُل‌های مدیسون کانتی (به کارگردانی کلینت ایست ورد) اثرجیمز والر» (Horton,1994:95) آیا وقت آن نرسیده که زن‌ها و مادران داستان‌های امروزی با توجه به گستردگی مطالعات و پژوهش‌ها خودشان را بیابند از رؤیاهایشان به درآیند و واقع‌گرایانه با زندگی برخورد کنند. مگر نه این‌که زن مظهر زندگی و سازندگی است، حال چگونه نمی‌تواند این سازندگی را در خود ایجاد کند که شرایط خانوادگی را بر وفق مرادش بسازد، به جای ایراد گرفتن از همسرش به او یاد بدهد و این‌گونه نباشد که اگر نسیم موافقی در کانون خانوادگیش وزید، تبدیل به توفانی شود که بنیان او را برکَنَد و آیا وقت آن نرسیده که زنان این تفکر را از خودشان دور کنند که برای رنج کشیدن خلق شده‌اند و در مقابلش هیچ کاری نمی‌شود کرد و به جای تسلیم در برابر رنج بر آن سلطه یابند، شاید همین عقیده خام

www.SID.ir

زنان بوده که بزرگی چون امام محمد غزالی آن‌ها را هم سنخ کودکان و کم عقلان می‌داند. (چهار پیشه را رکیک دانسته‌اند: جولاهگی، پنبه‌فروشی، دوک‌گری و معلمی و سبب آن است که معاملت این قوم با کودکان و زنان است و هر که را مخالطت با ضعیف‌عقلان بود ضعیف عقل شود. (غزالی، ۱۳۵۵: ۲۸٤) البته باید درک کرد که کلاریس تنهاست. «بس که تنهایی با خودم حرف زدم دیوانه شدم.» (پیرزاد،۱۳۸۸ : ۲۰۲) یا «بس که هر کاری را به خاطر دیگران کردم خسته شدم.» (پیرزاد،۱۳۸۸ : ۲۰۲)

زنی که پیرزاد در چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم خلق می‌کند در نهایت به خود می‌آید و آگاه می‌شود. بعد از آن که امیل از کلاریس می‌خواهد که با او صحبت کند و روز دوشنبه را برای ملاقات انتخاب می‌کند، کلاریس کاملاً دگرگون است، انتظار اعتراف به عشق را از امیل دارد، حتی طبیعت آن روز آبادان هم دگرگونی کلاریس را می‌فهمد و با او همنوا می‌شود. «صبح دوشنبه آسمان ابری بود باد تندی می‌آمد.» (پیرزاد،۱۳۸۸ : ۲۲۹)، زنان طبیعت و گل‌ها را دوست دارند شاید به همین دلیل است که طبیعت هم با آن‌ها هم‌نوایی می‌کند «اندیشه زنان بر اساس هماهنگی با طبیعت است، نه تسخیر آن، هدف فمنیسم طرفداری از محیط زیست، بازبینی در رابطه مردان با طبیعت و نیز رابطه آن‌ها با زنان است.» (Merchant.C.1992:18 4). گل نخودی‌های روی هِره هم می‌لرزیدند (پیرزاد،۱۳۸۸ : ۲۳۰) کلاریس بعد از شنیدن حرف‌های امیل که گفته بود، «تصمیم گرفته‌ام با ویولت ازدواج کنم.» (پیرزاد،۱۳۸۸: ۲۳۸) توهم و رؤیای کاهی خود را که تبدیل به کاخی رؤیائی شده بود، در می‌یابد و توفان ملخ‌ها که توفان اضطراب و غلیان درونی کلاریس است بالأخره به وقوع می‌پیوندد و پیامدش آرامش بعد از توفان است» باد ملایمی آمد که برای آن وقت سال آبادان عجیب بود.» (پیرزاد،۱۳۸۸ :۲۹۳) دیگر بعد از آن واقعه برای کلاریس مهم نبود که مرد قصه ساردو (نام نویسنده‌ای که امیل یکی از آثارش را به کلاریس هدیه می‌دهد) بین عشق و تعهد کدام را انتخاب می‌کند، «از مرد قصه متنفر بودم که این قدر احمق است. از زن قصه هم متنفر بودم که نمی‌فهمد مرد قصه چقدر احمق است. بلند شدم رفتم به آشپزخانه و به خودم گفتم: از همه احمق‌تر خودتی.» (پیرزاد،۱۳۸۸ : ۲۵۰) حال کلاریس به نوعی با خود آشتی کرده و از وضعیت موجودش

www.SID.ir

راضی است، این آشتی حتی در قصه‌هایی که برای بچه‌ها بازگو می‌کند انعکاس یافته «آن شب برای دوقلوها قصه دختری را تعریف کردم که چون کار بدی کرده خواب می‌بیند قورباغه شده و خیلی می‌ترسد و صبح که بیدار می‌شود و تصمیم می‌گیرد دیگر کار بد نکند» (پیرزاد،۱۳۸۸ : ۲٦۹) کلاریس از این خوشحال است که در این رابطه گناهی مرتکب نشده، روز بعد که آرتوش برای او دو گلدان گل نخودی صورتی و سفید می‌خرد و او را بغل می‌کند، کلاریس می‌گرید. شاید چون صبح از خواب بیدار شده بود و دیده بود که قورباغه نیست. (پیرزاد،۱۳۸۸ : ۲۰۷) کلاریس در ارتباط با خانم نوراللهی یکی از پیشگامان نهضت زنان دیدگاهی تازه نسبت به خود و اطرافیان خود می‌یابد، می‌فهمد که باید هم تغییر و دگرگونی در خودش ایجاد کند و هم در همسر و اطرافیانش در ضمن «مواظب چیزهایی که دارد باشد.» (پیرزاد،۱۳۸۸ ،۱۹۷) البته حفظ و نگه‌داری خانواده برای کلاریس بسیار قابل اهمیت است. ویل دورانت در کتاب «لذات فلسفه» به گونه‌ای دو پهلو و رمزی از برتری زن در زمینه‌های مختلف سخن می‌گوید و در عین حال آنها را برمی‌انگیزد تا گرایش به خانواده و وظیفه اصلی آنها که حفظ آن است، داشته باشند. «می‌خواهم بگویم که اگر زنان بخواهند کاملاً کارهای مردان را انجام دهند، خواهند توانست با آنان رقابت کنند و در صفات اخلاقی و ذهنی از هر جهت با آنان برابر شوند. اما شاید زنان ذوق بهتری نشان دهند. یعنی این دوران تقلید بگذرد و آنان دریابند که مردان قابل این همه ستایش نیستند که مورد تقلید زنان واقع شوند، و نیز زنان دریابند که ذهن و هوش دو چیز جداگانه است و سعادت نیز، مانند زیبایی و کمال در اجرای وظایف طبیعی، خاص هر جنس است؛ و نیز زمانی که آزادی را تبلیغ می‌کنند بدانند که مرد ناقص شدن کاری نیست بلکه مهم زن کامل بودن است؛ مادری را فنی بدانند که برای آن به همان اندازه هوش و استعداد لازم است که در به کار بردن اهرم و قرقره و چرخ و پیچ و مهره؛ و شاید دریابند که بزرگ‌ترین هنرها همین است.» (دورانت،۱۳۸۸ : ۱٤۷)

خانم نوراللهی زن دیگر رمان «چراغ را من خاموش می‌کنم» از زنان فعال و سلطه‌جویی است که تسلیم نشدن و مبارزه کردن را از کانون خانوادگی پدری آغاز می‌کند، پدر و مادرش که به قول خودش تازه متجدد و تحصیل کرده هم بودند «پا توی یک کفش کرده بودند که باید

www.SID.ir

با پسر عمویم ازدواج کنم، می‌دانم توی ارمنی‌ها رسم نیست ولی بین ما ازدواج فامیلی بد که نیست هیچ، به قول قدیمی‌ها ثواب هم دارد، حتماً عقد دختر عمو و پسر عمو توی آسمان را شنیدید؟» (پیرزاد،۱۳۸۸، ۹۵ ۱) البته او تن به این ازدواج نمی‌دهد و به کمک پسرعمویش با پسری به نام پیمان که دوستش دارد ازدواج می‌کند. به اعتقاد زرتشت هم زن آزاد است تا در پرتو خرد و شناخت خویش آن چه را که بهتر می‌داند برگزیند. چنان چه زردتشت جوان‌ترین دختر خود «پوروچیستارادر انتخاب شوهر آزاد می‌گذارد و به وی می‌گوید«ای جوان‌ترین دختر زرتشت، این است شوهری پارسا کارآموزده (جاماسب) که از روی نیک‌منشی برای تو برگزیده‌ام، آن‌چنان خواهانم که با اندیشه‌یی ژرف و از روی خرد، خود اراده‌ات را بازگویی.» (رضی،۱۳۷٦ :۲۰۰) خانم نوراللهی با وجود سه فرزند، فعالیت اجتماعی هم می‌کند. مسایلی از قبیل حق رأی زنان، قوانین ازدواج و طلاق ارامنه، حق نگه‌داری فرزند بعد از طلاق، حقوق زن در تاریخ ارمنستان و درصد باسوادی میان زنان برای او اهمیت فراوان دارد و می‌خواهد در این زمینه‌ها اطلاعاتی کسب کند و هم چنین معتقد است که «مشکلات زن‌ها به همه زن‌ها مربوط می‌شود، مسلمان و ارمنی ندارد.» (پیرزاد،۱۳۸۸ : ۱۹۸) او به مرزی از خودآگاهی و بلوغ فکری رسیده است که نه تنها خود در مسایل اجتماعی، سیاسی شرکت می‌کند، بلکه سایر زنان را نیز به بیداری و مبارزه برای احقاق حقوقشان دعوت می‌کند «زن‌ها باید دست به دست هم بدهند و مشکلاتشان را حل کنند. باید به هم یاد بدهند، باید از هم یاد بگیرند» (پیرزاد، ۱۳۸۸ : ۱۹۸) او حتی برای جوان‌ها و فرزندان این مرز و بوم هم سر ستیز و مبارزه دارد «جوان‌ها را که خوش و خندان می‌بینم، حظ می‌کنم، برای همین‌هاست که ما داریم خودمان را تکه پاره می‌کنیم.» (پیرزاد،۱۳۸۸ : ۱۹٤) وی حتی به مسایل تاریخی، سیاسی مسلمانان و غیرمسلمانان مثل مراسم ۲٤ آوریل اهمیت می‌دهد و برایش مهم است در این باب اطلاعاتی داشته باشد چون معتقد است که فاجعه است، مسلمان و ارمنی ندارد. البته در طول تاریخ ایران زنان مبارز همیشه در میدان بوده‌اند و از خود گذشتگی و ایثار نشان داده‌اند مثلا در رساله‌ای که تریا، پاولوویچ و ایرانسکی به نام انقلاب مشروطه ایران نوشته‌اند می‌خوانیم «در یکی از زد و خوردهای بین اردوی انقلابی معروف ستارخان با لشکریان شاه، در میان کشته‌شدگان انقلابیون

www.SID.ir

جنازه بیست زن مشروطه‌خواه در لباس مردانه پیدا شده است.» (پاولوویچ،۱۳۵۷: ۵۲)

الیس زن سلطه‌جوی دیگر این رمان که الگوی زنان سطحی‌نگر و یک بعدی است که شرایط را برای خود می‌سازد هر چند بین سنت و تجدد در نوسان است. او کارمند بیمارستان شرکت نفت آبادان است و مدرک لیسانس اتاق عمل را از انگلستان گرفته است تمام هم و غم او مسأله ازدواج است و هدفی جز ازدواج ندارد و اگر هم تحصیلاتی در انگلیس کرده صِرف این بوده که شوهر انگلیسی پیدا کند. الیس وقتی می‌بیند کسی از اطرافیان ازدواج کرده و او هنوز موفق به ازدواج نشده حالش بد می‌شود و هر ازدواجی را توهین مستقیم به خودش می‌داند. (پیرزاد،۱۳۸۸: ۳۲) توقعات او خیلی بالاست از جمله این که توقع انگشتری برلیان سه قیراطی دارد که داماد به او هدیه بدهد و خودش را با خواهرش (کلاریس) مقایسه می‌کند و حاضر نیست تن به ازدواجی مثل شوهر او بدهد که انگشتری ازدواجش یک حلقه کوفتی طلا باشد که صنار هم نمی‌ارزد. او ارزش خود را بیشتر از این‌ها می‌داند. (پیرزاد،۱۳۸۸ :۳٤) و آن قدر خودخواه است که بگوید «آرتوش اول می‌خواست با من ازدواج کند، بعد کلاریس مثل قاشق نَشُسته خودش را انداخت وسط» (پیرزاد،۱۳۸۸ : ۳۵) و هنگامی که متوجه می‌شود امیل مرد مجردی است و به همسایگی کلاریس آمده از او می‌خواهد مهمانی صورت بدهد تا او بتواند با امیل آشنا شود و با او ازدواج کند که البته خوش‌آیند کلاریس نیست در نهایت هم با مردی هلندی آشنا می‌شود و کار به ازدواج می‌کشد و به آرزوی دیرینه خود می‌رسد و همین ازدواج هم باعث متعالی شدن الیس می‌شود که دیگر نمی‌خواهد به مردم تهمت بزند و یا این که در مورد کوچک‌ترین جزییات زندگی همه اظهار نظر کند و حکم صادر کند (پیرزاد،۱۳۸۸: ۲۸۷) کلاریس می‌گوید «حس کردم یوپ (همسر الیس) را خیلی دوست دارم.» (پیرزاد،۱۳۸۸: ۲۸۷) شاید چون از الیس خوشش آمده و با او ازدواج کرده که این ازدواج تغییری در خلق و خوی الیس ایجاد کرده و او را از جهت فکر و عمل ارتقاء داده است.

نمونه زن تسلیم کهن سال در این رمان مادر کلاریس است که زنی سنتی است و او هم نهایت آرزویش ازدواج دخترش آلیس است طوری که برای او نذر و نیاز هم کرده است در ضمن آن قدر پای‌بند سنت است که بعد از سال‌ها مرگ همسرش هنوز لباس سیاه بر تن دارد

www.SID.ir

و مو رنگ نمی‌کند و ملاک خوبی و بدی زنان در نظر او تمیزی و مرتب بودن خانه آن‌هاست. نینا را به خاطر شلختگی دوست ندارد اما ماینا معلم مدرسه بچه‌ها را دوست دارد و می‌گوید «ماینا لنگه ندارد. با این همه گرفتاری باید خانه‌اش را ببینی. همیشه جمع و جور و مرتب عین دسته گل، به این می‌گویند زن.» (پیرزاد،۱۳۸۸: ۸۱) مادر کلاریس تمیزی و نظافت را خیلی دوست دارد در عین حال غُرغُرو و خرافاتی است و با دامادش هم مرتب در حال کشمکش است که البته بعد از ازدواج الیس، دامادش از او می‌خواهد که با آن ها زندگی کند و او هم این دعوت را می‌پذیرد و خیال کلاریس از این جهت راحت می‌شود.

البته در طول روزگاران زنانی در جامعه حضور داشته‌اند که وجودشان در صحنه‌های اجتماعی از چارچوب تماس‌های عادی با جامعه فراتر می‌رود به طوری که گاه یک تنه، عهده‌دار امور مهمی در معیشت خانواده و جامعه می‌شوند. گرترود بل که در سال ۱۸۹۲م، اواخر دوران ناصری به ایران آمده، می‌نویسد «در دهکده کلشتر در حوالی رودبار گیلان با خانم محترمی مواجه شده‌ام... با این که پیر شده بود، باانرژی و هوش زیادی املاک خود را در آنجا اداره می‌کرد.» (دلریش، ۱۳۷٤: ۸۲) پاره‌ای از زنان در دوران قاجار، حتی به حکمرانی رسیدند. «حسن جهان خانم ملقب به والید، از دختران فتحعلی‌شاه سال‌ها در کردستان، شخصاً با کمال استقلال حکمرانی کرد.» (همان،۸۲) سرجان ملکم انگلیسی در مارس ۱۸۰۱ م. هنگامی بازگشت از ماموریت خود در راه ماهیدشت، با یکی از این زنان برخورد می‌کند و چنین می‌نویسد «ماهیدشت در دره زیبایی قرار دارد و رودخانه کوچکی که بین ده و کاروانسرای جاری است، آن را آبیاری می‌کند. رییس ماهیدشت، زن قوی بنیه‌ای است با حدود ۵۰ سال سن و قدرت تصمیم‌گیری و قاطعیت بسیار، چون کاترین امپراتریس روسیه.» (همان،۸۳) این چنین صفاتی تا حدی در مورد زنان مناطق دیگر ایران تعمیم داده می‌شود، از جمله لیدی شل همسر وزیرمختار انگلیس می‌نویسد «به طوری که شنیده‌ام، زنان کرد و ایلاتی نیز اغلب چنین بصیرتی دارند، که دلیل آن شاید به خاطر اهمیت نقش آن‌ها و دخالتی است که کم و بیش در امور داخلی خانواده و مسایل قبیله‌ای به عهده می‌گیرند.» (دلریش،۱۳٦۸: ۲٤٦) در رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» نه تسلیم محض در برابر روزمرگی‌ها مطرح است نه نقش

Archive of SID
www.SID.ir

تعین کننده زنان در سرنوشت خود. هنوز مادرسالاری در کنش‌های خانم سیمو نیان و مادر کلاریس به چشم می‌خورد. کلاریس بین دو کنش تسلیم و سلطه حرکت می‌کند.

«عادت می‌کنیم»

در رمان «عادت می‌کنیم» آرزو زن سلطه‌جو و قدرتمندی است و این اقتدار در همان فصل اول با صحنه پارک کردن ماشین و ورود او به بنگاه به نمایش گذاشته می‌شود. در واقع فصل اول براعت استهلالی است برای کل داستان. او نسبت به حق و حقوق خودآگاه است و آن را می‌طلبد، از همسرش مجید جدا شده و همراه دخترش آیه زندگی مستقلی دارد و آن‌ها قبلاً در پاریس زندگی می‌کرده‌اند، آیه در وبلاگ درباره روابط پدر و مادرش این‌گونه می‌نویسد که «مامانم فکر کرده بابام بعد از ازدواج هم همون مرد آقا و جنتلمن که قبل از ازدواج بود باقی می‌مونه... که در ماشین برای خانوم‌ها بگیره و خلاصه از این کارها که زن‌ها دوست دارند مردها بکنند... بابام راجع به آزادی زن و احترام به حقوق زن و از این جور چیزها بالا منبر می‌رفت و اوضاع مالیش هم عالی بوده و قیافه‌اش هم خوب بوده... در ضمن فکر نکنید بابام بعد از ازدواج خیلی عوض می‌شه‌ها. نه فقط یک کمی عوض می‌شه فقط در مورد مامانم عوض می‌شه والا برای خانم‌های دیگه هنوز هم در باز می‌کنه و پالتو می‌گیره و هم‌چین درباره ستم تاریخی به زن قشنگ حرف می‌زنه که من هم که می‌دونم داره خالی می‌بنده، اشک توی چشم‌هام جمع می‌شه.» (پیرزاد،۱۳۸۸: ۱۷۵) آرزو هم وقتی به عکس روی میز تحریر آیه نگاه می‌کند یادش می‌آید، روزی که حمید در فرانسه این عکس را گرفت باران می‌بارید دوربین را گذاشت روی میز تحریر و رفت طرف آیه، دید که جوراب کثیف حمید که معمولاً روی میز تحریر پرتاب می‌کرد، در دست آیه است و یادش می‌آید که حمید روزی دو سه بار جوراب عوض می‌کرد و ماهی یک بار به آرزو یادآوری می‌کرد که «جوراب‌ها را توی ماشین رختشویی نشوری‌ها. این‌ها کتان صددرصدند. باید با دست شست و آرزو هفته‌ای بیست سی جفت جوراب می‌شست، با دست و با صابون گربه نشان فرانسوی که مشابه صابون آشتیانی ایرانی بود با این فرق که بو نداشت.» (پیرزاد، ۱۳۸۸ :۲۲۱)

www.SID.ir

بالأخره طاقت آرزو طاق می‌شود و تصمیم می‌گیرد به ایران برگردد و طلاق بگیرد و روی تکه‌ای کاغذ یادداشت «ما رفتیم» و حلقه ازدواجش را روی میز تحریرحمید جا می‌گذارد و با یک دستش آیه و دست دیگرش چمدانی به ایران برمی‌گردد و به انگشت بی حلقه‌اش نگاه می‌اندازد و فکر می‌کند «عجب خری بودم» و پدرش هم که همیشه موافق کارهای او بود، در مورد طلاق گرفتنش موافقت می‌کند و به او می‌گوید «از حرف‌های مادرت دلگیر نشو. از من می‌پرسی خوب کاری کردی طلاق گرفتی. مرتیکه پرحرفِ مفت‌خور. مردی که فقط فکر خودش باشه به زن و بچه‌اش نرسد، باید زد توی پُوزش.» (پیرزاد، ۱۳۸۸ :۲۲۱) آرزو به خوبی در مقابل مشکلات ایستادگی می‌کند. همین که شغل معاملات املاک پدر را که کاملاً مردانه و نامتعارف برای زن است عهده‌دار می‌شود، گویای تسلیم نشدن اوست و سر سلطه‌جویی دارد و این یکی از خصوصیات فمنیست‌های رادیکال است که عقیده دارند جسم زنان و ویژگی‌های بیولوژیک، مانع بروز توانایی‌ها و استعدادهای واقعی آنها شده و عاملی برای به بردگی کشاندنشان است. هنگامی که زنان می‌توانند از پیشرفت‌های تکنولوژیک بهره‌وری کنند پس از قید بیولوژیک رها می‌شوند و فضای مناسبی فراهم می‌شود تا قابلیت‌های خودشان را به نمایش بگذارند و برابری خود را با جنس مخالفشان به اثبات برسانند.

آرزو سعی می‌کند خلق و خوی محکم و مقتدرانه‌ای در ارتباط با کارش و کارمندانش و محیط اطرافش داشته باشد که بتواند بر همه چیز مسلط باشد و الحق هم که می‌تواند او بار مسؤولیت مادرش و دخترش را یک تنه بر دوش می‌کشد که کار کوچکی نیست و از عهده هر زنی به سادگی برنمی‌آید.«زنان موجوداتی عاطفی هستند که به اخلاق مراقبت و اخلاق مسؤولیت توجه دارند.» (مشیرزاده، ۱۳۸۲ :٤۲۷) آرزو زمانی که همراه شیرین دوستش به شمال می‌رود با نوک کفشش «روی ماسه‌های ساحل چند خط بلند به موازات هم می‌کشد» (پیرزاد، ۱۳۸۸: ۸۳) این خطها نماد زندگی آرزو هستند که باید هم پدر برای آیه باشد هم مرد برای مادر و نان‌آور آن‌ها و هم زن، که خودش باشد زیرا او یاد می‌گیرد که باید خودش را نیز دوست داشته باشد.» زنان در فرآیند جامعه‌پذیری چنان پرورش می‌یابند که به مراقبت از دیگران و حفظ حیات توجه داشته باشند، تقسیم کار مبتنی بر جنسیت، زنان را به فعالیت‌هایی

www.SID.ir

چون مراقبت از دیگران و پرورش کودکان و نگه‌داری از سالمندان و غیره سوق داده است و در نتیجه عواطف نوع دوستانه در آنان تقویت شده است. (همان،٤٢٩)

ماه منیر زن دیگر داستان « عادت می‌کنیم» که به عنوان مادر آرزو خلق شده و نماینده نسل کهن سال و زن سلطه است نه تسلیم. زنی عامی است که همیشه تمام هم و غمش خاله زنک‌بازی، مهمانی دادن و مهمانی رفتن است. همسرش همیشه به او چشم گفته و او هر کاری و تصمیمی دلش خواسته گرفته، زیرا این تصور را داشته که در رابطه با ازدواجش فریفته شده که باید زن فلان‌الدوله می‌شد و پدر آرزو اسم و رسم‌دار نبوده، حالا باید تاوان آنها را مردش می‌داد به خاطر همین هر چه می‌خواست باید انجام می‌گرفت. ماه‌منیر، خودش را از شازده خانم‌های قاجار می‌دانست. همیشه از این بابت به همه فخر می‌فروخت، آیه در وبلاگ خود وقتی می‌خواهد مادربزرگش را معرفی کند این گونه توضیح می‌دهد «شازده خانم مادربزرگمه... البته از مادربزرگم بپرسید می‌گه مادربزرگش زن یکی از شاهزاده‌های قاجار بوده ولی مامانم می‌گه مادربزرگ مادربزرگم یکی از سیصد چهارصد صیغه یکی از سیصد چهارصد شاهزاده دست هشتم و در پیتی قاجارها بوده که مهم‌ترین مسؤولیت زندگیش از قرار تخم‌ریزی بوده به سبک ماهی قزل‌آلا به هر حال مامانم سر شوخی مادربزرگم رو صدا می‌زنه شازده خانم و مادربزرگم هم خیلی جدی خوشش می‌آد» (پیرزاد، ۱۳۸۸ : ۱۷۱)

شازده خانم نماد تمامی زنان سطحی‌نگر و کم‌بین است که فقط ظاهر زندگی را دیده‌اند و جز جلوی پایشان چیز دیگر را نمی‌بینند، حتی او راضی است که سهراب دوست پسر آرزو باشد نه همسرش که فرصت پُز دادن داشته باشد که دخترش هم دست کمی از دیگران ندارد و صاحب دوست پسر است و از طرفی نان‌آور هم داشته باشد. در صورت ازدواج آرزو، زن دیگری می‌شود و دیگر نمی‌تواند نقش مرد نان‌آور در زندگی او بازی کند و این حقیقت تلخی است که گوارای ماه‌منیر نیست، با این که ماه‌منیر نماینده نسل کهن سال است ولی ویژگی‌های نسل خودش را ندارد، او تمایل دارد دخترش دوست پسر داشته باشد تا همسر و یا این که خودش را هم طراز آیه (نوه‌اش) قرار می‌دهد. آیه در وبلاگ خود این واقعیت‌ها را بیان می‌کند «شازده خانم مادر بزرگمه و می‌گم مادربزرگ خیال نکنید خیلی پیره‌ها! نه بابا! خیلی با حاله.

www.SID.ir

گاهی توی مهمونی‌های خونوادگی...» (پیرزاد،۱۳۸۸: ۱۷۱)

یکی دیگر از زنان این رمان، شیرین دوست و کارمند آرزو است، او نیز زنی مستقل است و بعد از رفتن نامزدش (اسفندیار) به خارج از کشور به تنهایی بار مسؤولیت زندگی خود را به دوش می‌کشد. او اعتماد زیادی به مردها ندارد به خاطر این که نامزدش او را رها کرده و رفته و همه مردها را دروغگو خطاب می‌کند. اما ته دلش هنوز با نامزدش است و انتظار او را می‌کشد. علت این جدایی مرگ مادر اسفندیار و مادر شیرین در یک حادثه رانندگی در جاده شمال است. شیرین در سفری که همراه آرزو به شمال می‌رود، کمی از خودش صحبت می‌کند، از پدرش که فقط چند صحنه‌ای از او را به یاد دارد و این‌که یکی از خصوصیات اخلاقش این است که گریه نمی‌کند و دردها را درون خود می‌ریزد و علت رفتن اسفندیار را عذاب وجدانش می‌داند که به مادرش توجه نکرده است و می‌گوید «فکر می‌کنی برای چی گذاشت رفت؟... من و اسفندیار مدام پی کارهای خودمان بودیم. کتاب، سینما، جشنواره‌های صد تا یک غاز. مسافرت» (پیرزاد، ۱۳۸۸: ۸۱) در نهایت، داستان «عادت می‌کنیم» با تلفن نامزد شیرین به هنگام سال تحویل و گریه شادمانی شیرین به پایان می‌رسد. شیرین هم زن تسلیم نیست او نیز برای هویت خود و ماندگاریش در تلاش و تکاپوست.

زنان دیگری هم در این رمان حضور دارند که نقش آنها کم‌رنگ‌تر است از جمله، تهمینه و مادرش که مشکلات و دردهای خاص خود را دارند، هم چنین خانم سرمدی که بعد از فوت همسرش به کمک دخترش طبقه پایین منزل را به رستوران تبدیل می‌کند و خرج و مخارج خانواده و قرض‌های مانده پدر را راست و ریس می‌کنند، این زنان همگی زنان سلطه هستند زیرا با تلاش و درایت خودشان چرخ خانواده را به چرخش درمی‌آورند.

شخصیت‌های زن آثار خانم پیرزاد از منظر سلطه‌جو بودن نیز به چند گروه تقسیم می‌شوند.

۱ ـ گروهی که آگاهانه سلطه‌جویی می‌کنند و به دنبال هدفی هستند مانند لیلا در داستان «لکه‌ها»، ترانه در داستان «پرلاشز»، کلاریس، خانم نوراللهی و آرزو.

۲ ـ گروهی که ناآگاهانه سلطه‌جویی می‌کنند و اغلب شخصیت‌های سطحی‌نگر هستند

www.SID.ir

مانند الیس، ماه منیر مادر آرزو.

۳ـ گروهی دیگر شخصیت‌های سلطه‌جوی جوان هستند مانند آلنوش، آیه.

٤ ـ گروهی شخصیت‌های سلطه‌جویی کهن سال هستند مانند المیرا سمونیان، ماه منیر مادر آرزو.

از منظر مدرن و سنتی بودن نیز می‌شود زنان سلطه‌جوی آثار خانم پیرزاد را از یک‌دیگر متمایز کرد؛

۱ ـ زنان مدرن مانند ترانه، آلنوش، کلاریس، آلیس، آرزو، شیرین، آیه، نینا و خانم نوراللهی.

۲ ـ زنان سنتی مانند: مادر بزرگ ادموند در داستان هسته آلبالو، المیرا سیمونیان در داستان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم و خانم سرمدی در داستان عادت می‌کنیم.

از منظر تسلیم و رضا نیز زنان آثار خانم پیرزاد درجاتی دارند و می‌توان آن‌ها را به گروه‌هایی تقسیم کرد مثلاً آیا آنان آگاهانه وضعیت موجود خود را پذیرفته‌اند و سر تسلیم فرود آورده‌اند؟ یا ناآگاهانه تسلیم شرایط موجود خود شده و صبورانه تحمل می‌کنند.

۱ ـ گروه زنانی که آگاهانه جبر زندگی خود را پذیرفته‌اند مانند مادر ادموند و مادر طاهره در داستان «هسته‌های آلبالو».

۲ ـ گروه زنانی که ناآگاهانه جبر زندگی خود را پذیرفته‌اند مانند: زن قصه لکه، روشنک در داستان «گل‌های وسط آن روتختی».

۳ـ زنان تسلیم جوان عبارتند از: سمین در داستان «لکه‌ها»، زن داستان «لنگه به لنگه‌ها».

٤ ـ زنان تسلیم پیر عبارتند از: خانم خانه در داستان «طعم گس خرمالو»، مادر کلاریس در «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم».

۵ ـ زنان سنتی تسلیم عبارتند از: مادر عالیه در داستان مگس و مادر کلاریس در داستان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم.

زبان زنانه و نگاه زیباشناسی زویا پیرزاد در آثارش

«سیکسو (رمان‌نویس و نظریه‌پرداز فمنیستی) زنان را به مبارزه می‌طلبد تا با نگاشتن

www.SID.ir

مقولات نا اندیشدنی/ ناناندیشیده وجود خود را بیرون از دنیایی که مردان از ایشان ساخته‌اند به تحریر درآوردند. نوع نگارشی که سیکسو متعلق به زنان می‌دانست ـ نشانه‌گذاری، نوشتن و خط زدن، خرچنگ و قورباغه نوشتن، یادداشت‌های سردستی ـ بیان تلویحی حرکاتی است که رودخانه هر اکلیت را به ذهن متبادر می‌سازد که مدام در حال تغییر است. در عوض، نوع نگارشی که برای سیکسو تداعی مردانه داشت متشکل از حجم انبوه حکمت بشری است. این اندیشه‌ها به دلیل مهر تاییدی که بر آن خورده است امکان هیچ‌گونه حرکت یا تغییری را ندارند. پس از دید سیکسو نگارش زنانه فقط شیوه‌ای تازه‌ای برای نوشتار نیست بلکه در اصل همان اصل دگرگونی است، فضایی است که می‌تواند سکوی پرش اندیشه‌های براندازانه یا جنبشی مبارک برای دگرگونی معیارهای اجتماعی و فرهنگی باشد.» (تانگ،۱۳۸۷: ۳۵۷)

زبان و نگاه زنانه پیرزاد متنوع و آهنگین سرشار از لذت و شاید مهم‌تر از همه سرشار از امکانات است او می‌نویسد و کلمات را آزادانه جاری می‌سازد تا به هرجا که می‌خواهند بروند، نگاه زنانه خانم پیرزاد به خاطر انجام کارهای دستی زنان داستانش، قابل تحسین است، او انگار در لحظه لحظه ساختن و پرداختن آن کارها همراه زن خلق شده داستانش بوده برای مثال در داستان «طعم گس خرمالو» می‌نویسد «از لابه‌لای ترمه‌ها و سفره‌ها و روتختی‌ها، رومیزی‌گردی بیرون کشید. جای جای کتان آبی، یا نخ دمسه سفید گل‌های موگه گلدوزی شده بود. دور رومیزی دندان‌موشی شده بود، ریز و یکدست... شانزده سالگی‌اش را به یاد آورد دمسه‌های رنگارنگ را پدر از فرنگ سوغات آورده بود با مجله نمونه‌های گلدوزی. چند هفته هر روز و شب پنهانی دوخت تا عصری که رومیزی را انداخت زیر بساط چای و قلیان پدر، پدر دست کشید روی موگه‌ها و گفت «احسنت!» دختر آرام نفس بیرون داد.» (پیرزاد، ۱۳۸۵: ۲۱٤) در رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» همین نگاه را در مورد کلاریس قهرمان داستانش دارد.» امیل سیمونیان فنجان قهوه را برداشت و به پنجره نگاه کرد، چه پرده‌های قشنگی پایین پرده‌های کتان را خودم گلدوزی کرده بودم و خیلی دوستشان داشتم.» (پیرزاد، ۱۳۸۸: ۸۹) و یا «امیل سمونیان نگاهم کرد. دست‌هایش خاکی و سیاه بود. تعارف کردم برویم تو دست بشوید. به آشپزخانه که آمد دور و بر را نگاه کرد. بعد دست‌هایش را بو کرد. چه صابون خوشبویی،

www.SID.ir

چه آشپزخانه قشنگی، چه شربت خوشرنگی.» (پیرزاد، ۱۳۸۸: ۱۰۱)

ـ نگاه زیباشناسی پیرزاد با تشبیه‌های طبیعی و زیبایش به طور ملموسی به خواننده منتقل می‌شود، استفاده از تشبیه‌های طبیعی و زنانه برای تجسم و انتقال محیط و فضا به خواننده به زیبایی وجذابیت رمان یاری کرده ـ است این کار هر چند در داستان‌نویسی بدیع نیست، اما سبب طبیعی‌تر و ملموس‌تر شدن داستان می‌شود در داستان هسته البالو مادر طاهره زیباترین زن در نظر ادموند جلوه می‌کند و ادموند راه رفتن او را به امواج دریا تشبیه می‌کند.«مادر طاهره از همه زن‌هایی که دیده بودم لاغرتر و بلندقدتر بود... هر بار می‌دیدمش یاد موج‌های ریز دریا می‌افتادم که نرم جلو می‌آمدند، گوش‌ماهی‌های روی ماسه‌ها ر ا قلقلک می‌دادند و آرام پس می کشیدند.» (پیرزاد، ۱۳۸۵: ۲٤٤) و یا «درخت بید مثل زنی که از غصه گیس بکَند آشفته بود و کلافه.» (پیرزاد، ۱۳۸۸ :۲۳۲) و یا هنگامی که بعد از حمله ملخ‌ها شمشادهای خانه کلاریس تکانده می‌شود هیچ برگ سبزی بر آن باقی نمی‌ماند آرمینه می‌گوید «انگار رفته‌اند سلمانی و...»، آرسینه می‌گوید «و سرشان را از ته ته زده‌اند.» (پیرزاد، ۱۳۸۸ : ۲٤۳)

در رمان « عادت می‌کنیم» زن خلق شده داستان پیرزاد قدرتمند شده و این اقتدار در نگاه او منعکس است، آرزو در توصیف آپارتمان‌های شهر تهران، آن‌ها را این گونه تشبیه می‌کند «ساختمان‌های شش و هشت و ده طبقه کنار هم و روبه‌روی هم صف کشیده بودند. مثل دو لشکر آدم آهنی آماده برای جنگ.» (پیرزاد، ۱۳۸۸: ۹٦)

نتیجه

در مجموع بررسی آثار «زویا پیرزاد» بیانگر این واقعیت است که زنان خلق شده داستان‌های او از دو گروهند، گروهی از نوع زنان عادی و طبقه متوسط جامعه که خصوصیت مطیع و سر به راه بودن را با خود یدک می‌کشند و به زندگی روزمره و تکراری خو کرده‌اند. زیرا آگاهی به حقوق خود ندارند، در نتیجه توان ایستادگی و مقاومت در مقابل ستم‌هایی که به آن‌ها می‌شود ندارند، گروهی دیگر زنان سلطه‌اند که در پی کسب حق و حقوق خود برآمده‌اند و برای رسیدن به آن با تلاش و هوشیاری، خودشان را از مهلکه جهالت رها می‌کنند،

www.SID.ir

آن‌ها به این آگاهی رسیده‌اند که آزادی آنان به دست خودشان است، زیرا وقتی زنان آگاهانه قدم بردارند به طور حتم مردان را نیز به دنبال خود خواهند کشاند و تغییراتی که می‌خواهند در آن‌ها ایجاد خواهند کرد و سازش و سازندگی بیشتری بین زن و مرد ایجاد خواهد شد، در نتیجه بر روی روابط اجتماعی، فرهنگی جامعه نیز تأثیر مثبت خواهد گذاشت. همان‌گونه که در رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» به دنبال متحول شدن کلاریس همسرش (آرتوش) نیز متحول می‌شود و عنایت بیشتری به او و حتی مادر کلاریس دارد البته تحول آرتوش در حد همان توجه عاطفی اوست ولی این که در مقابل نیازها و حقوق کلاریس وظایف تحمیلی بر او سر تسلیم فرود آورد نیست، اگر این‌گونه بود بایستی آرتوش برای کار کردن کلاریس در منزل حقی قایل می‌شد و خود را در انجام این کارها شریک می‌دانست آرتوش باید می‌فهمید که کارکلاریس در خانه کاری غیرمولد و بیرون از عرصه عمومی نیست که آن را بی‌ارزش به حساب می‌آورد. آرتوش نه تنها کار کلاریس در خانه را نادیده می‌گیرد او را نیز ترغیب می‌کند که کار ترجمه انجام دهد که از بی‌کاری به در آید. به هر حال در این آثار همت راوی بر این اندیشه جزم شده تا علیه اندیشه‌ای که در جامعه مردسالاری و از طریق زبان، تفکر و کنش‌های مردانه جامعه بر زنان رفته و می‌رود، مبارزه کند راوی می‌خواهد راه رهایی را بگشاید. مجموعه آثار خانم پیرزاد جزء ادبیات فمنیستی است و راوی گرایش‌هایی به سمت و سوی فمنیست‌های رادیکال دارد. نگاه پیرزاد مبنی بر تسلط زن برمرد نیست او خواستار جایگاهی است که حق آن‌هاست به گونه‌ای که موقعیت آنان، هم در خانواده و هم در نظام اجتماعی مشخص و تعیین‌شده باشد، نه این که به نام آزادی، هم‌چنان سرکوب شده باقی بمانند.

در رمان عادت می‌کنیم زنان نسبت به دو اثر قبلی خانم پیرزاد تفاوت‌های چشمگیری یافته‌اند، زنان متحول شده‌اند و دیگر منفعل و مطیع نیستند، بارقه‌های زندگی و حفظ هویت زنانه و اثبات برابری در مردان در سراسر کتاب جلوه‌گر است. پیرزاد آثارش را خوب به سرانجام رسانده و خوش‌بین است و زنان خلق شده داستان‌هایش برای پیدا کردن راه‌حل‌های منطقی و سرو سامان دادن به زندگی خانوادگیشان آگاهانه تلاش می‌کنند که این تلاش حاصل کسب معرفت و تمرکز بر روابط خوب و عادلانه بین زن و مرد است.

www.SID.ir

منابع و مآخذ

۱ ـ براهنی. رضا. **گزارش به نسل بی سن فردا**. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷٤.

۲ ـ پیرزاد. زویا. **سه کتاب**. تهران: نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۰.

۳ ـ پیرزاد. زویا. **چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم**. تهران: نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۸۰.

۴ـ ـــــ. ـــــ. **عادت می‌کنیم**. تهران: نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۸۳.

۵ـپاولوویچ. تریا. **انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن**. ترجمه م، هوشیار، بی‌جا، نشر رودکی، ۱۳۵۷.

٦ ـ تانگ. رُزمری. **نقد و نظر درآمدی جامع بر نظریه فمنیستی**. مترجم منیژه نجم عراقی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۷.

۷ ـ حکیم‌پور. محمد. **حقوق زن در کشاکش سنت و تجدد**. تهران: نشر نغمه نواندیش. چاپ اول، ۱۳۸۲.

۸ ـ داوران. فرشته. «**تبلور هدایت زن در رمان**». مجله گردون ۱۲،٦۹، ۱۳٦۹.

۹ ـ دورانت. ویل. **لذات فلسفه**. ترجمه دکتر عباس زریاب خویی، تهران: نشر اندیشه، چاپ اول، ۱۳۷٤.

۱۰ ـ دلریش. بشری. **زن در دوره قاجار**. تهران: نشر زوار، ۱۳۷٤.

۱۱ ـ دهبادشی. علی. **نقد و بررسی آثارگلی ترقی**. تهران: نشر قطره، ۱۳۸۳.

۱۲ ـ رضی. هاشم. **اوستا**. تهران: نشر بهجت، ۱۳۷٦.

۱۳ ـ سیمون دو. بووار. **جنس دوم**. ترجمه قاسم صغوی، جلد دوم، تهران: نشر توس، چاپ اول، ۱۳۷۹.

۱٤ ـ ستاری. جلال. **سیمای زن در فرهنگ ایران**. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۵.

۱۵ ـ غزالی. امام محمد. **کیمیای سعادت**. تصحیح احمد آرام. تهران: نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۲۵.

۱۶ ـ مشیرزاده. حمیرا. **از جنبش تا نظریه اجتماعی**. تاریخ دو قرن فمنیسم، تهران: نشر شیرازه، ۱۳۸۲.

۱۷ ـ میرعابدینی. حسن **صد سال داستان‌نویسی ایران**. جلد اول و دوم. تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۷.

۱۸ـ واتگینز. سوزان. **الیس فمنیسم**. مترجم. زیبا جلالی نایینی. تهران: نشر شیرازه، ۱۳۸۰.

19 ـ Horton.Andrew(1994) .Writing the Character-Centered Senterd Screeplay .London.University of California Press.

20 ـ Merchant .C. (1992) Radical .Ecology.The search for alivable .vold .Newyork and London.Koutlege

Archive of SID
www.SID.ir